

نگاهی به عشق در حکمت متعالیه

مجید صادقی حسن آبادی

مقدمه

عشق حقیقی است مجازی مگیر

این دم شیر است به بازی مگیر
این تعبیرات شاعرانه محصول تجربه‌های موشکافانه
اهل عرفان است که حقایق را پیش از آنکه بدانند می‌بینند
و اما ما در این مقال بر آنسیریم که آن پدیده مرموز را از
نگاه فیلسوف بزرگ اسلامی صدرالدین شیرازی نظاره
کنیم. او ملتقای دو بحر عرفان و فلسفه، بر خوردار از
کشف و شهودهای عارفانه و هم دارای تحلیلهای
فیلسوفانه می‌باشد. البته در کنار نظرات او از آراء برخی
حکیمان مخصوصاً شیخ الرئیس نیز در روشنگری بهتر
سخن بهره خواهیم جست. ملا صدرا در جلد هفتم کتاب
وزین «الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه» طی ۸
فصل بیان عشق و محبت و انواع آن پرداخته که دست
مایه اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهد.

تعریف عشق

عشق مأخوذ از «عشقه» است و آن گیاهی است که آن
را لبلاب گویند چون بر درختی پیچید آنرا خشک کند.
همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود
صاحبش را خشک و زرد کند.
در باب ماهیت عشق اختلاف نظر زیادی وجود دارد.
حکیم الهی در کتاب حکمت الهی بعضی اقوال را در این
باب ذکر می‌کند. می‌گوید افلاطون حکیم عشق را جنون
الهی دانسته که نفوس قدسی و ارواح عالی به این جنون
مبتلا می‌شوند. ارسطو ناتوانی و کوری حس از ادراک
عیوب محبوب تعریف کرده است.

ابو علی سینا در کتاب قانون عشق را چنین تعریف می‌کند:

«العشق مرض وسواسی شبیه بمالیخولیا یکون
الانسان قد جلبه إلی نفسه بتسلط فکرته علی
استحسان بعض الصور و الشائل»

پس از حمد خداوند و درود به پیامبران و اولیای او،
سخن را با سخنی از شیخ اکبر محیی الدین عربی در باب
عشق می‌گشاییم:

«لا حدّ للحب یعرف به ذاتی و لکن یحدّ
بالحدود الرسمیه و اللفظیه لا غیر. فمن حدّ الحب ما
عرفه و من لم یدقه شرباً ما عرفه و من قال رویت
منه فالحبّ شرب بلائی»

عشق را نتوان به ذاتیات تعریف نمود بلکه تعریفات
صرفاً رسمی و لفظی است هر کس عشق را تعریف کند
آنها نشناخته و کسی که از جام آن جرعه‌ای نجشیده باشد
آنها نیافته و کسی که بگوید من از آن جام سیراب شدم آنها
نشناخته است. چرا که عشق شرابی است که کسی را
سیراب نکند.^۱

از شگفتیها و زیباییهای عالم آفرینش پدیده ناشناخته
عشق است که همچون وجود مفهومش در غایت ظهور و
کنهش در غایت خفاست. در ناشناخته بودن آن، همان بس
که اظهارات بسیار متفاوت و ضد و نقیض از سوی حکما
و روانشناسان پیرامون آن شده است. چهره او در پس
پرده‌ها نهان است و هر کس از آن حکایتها دارد و بر اثبات
مدعای خویش دلایلی. تعبیرهای متفاوت و متناقض
حاکمی از عظمت و بزرگی این واقعیت است و آدمی را به
یاد فیل شناسی آن مردم در تاریکی می‌برد که عظمت فیل
و عدم اشراف معرفین منجر به تهافتگویی آنان شد و هر
فردی از زاویه دید خویش و اقتضای مکانی خود تعریفی
از فیل ارائه داد.

تمثیل عشق به شیر، شتر، نهنگ و دریا در آثار بزرگان
از عرفا مؤید مدعای مذکور است:

مرغ خانه اشتری را بیخرد

رسم مهمانان به خانه می‌برد

چون به خانه مرغ اشتر پا نهاد

خانه ویران گشت و سقفش افتاد^۲

۱ - ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۱۱، داواحیاء التراث العربی،
بیروت (دوره چهار جلدی).

۲ - مثنوی - دفتر سوم بیت ۴۶۶۸.

بعضی گفته‌اند: عشق مغناطیس اسرار خداست، برخی گفته‌اند عشق مرض روحی است که از توجه مکرر بحسن معشوق پدید آید. عشق جذبه و الهام الهی و تحریک روح قدسی است بسوی اقلیم حسن و زیبایی.

عشق ظهور جذبه حسن و حسن جذاب است. درمان هر درد و درد بیدرمان است. فرمانده کل قوای وجود و معزول کننده حکم عقل و شهود است. عشق الم لذیذ و لذت الیم جان انسان است.

عشق مغناطیس روحهای لطیف و حساس بجانب حسن و کمال است. عشق آتش شوق الهی است که شوق ماسوی الله را پاک می‌سوزاند.^۳

وی می‌گوید: «کسانی که عشق را مرض نفسانی دانسته‌اند بخاطر عوارضی است که عاشق را مبتلا می‌کند. از قبیل بیخوابی، لاغری، آشفتگی، پژمردگی، گود رفتن چشمها، رنگ پریدگی و تغییر در ضربان نبض و قلب. آنهایی که جنون الهی می‌پنداشتند بدین علت بود که دارویی برای معالجه آن نمی‌یافتند و حکمای یونان شفای آنرا فقط در دعا و نیایش و صدقه و عبادت می‌دیدند».^۴

علامه طباطبایی (ره) در پاورقی اسفار می‌فرماید: لفظ عشق بحسب عرف به وابستگی خاص بین حیوان نر و ماده بکار

می‌رود و آن عبارتست از «حب وقاع». اما در عرف خاص مرادف یا شبه مرادف «حب» می‌باشد و آن تعلق خاص موجود با شعور است به موجود زیبا، از آن حیث که زیباست. بگونه‌ئی که وقتی محبوب را بیابد از او دل بکند و وقتی او را از دست بدهد او را بطلبد.^۵

سریان عشق در موجودات

یکی از نکات قابل توجه در آثار حکما و عرفای اسلامی، ساری بودن عشق در همه موجودات است. همه موجودات اعم از مجردات و مادیات حتی حق تعالی از این گوهر بهره‌مندند. در اینجا مطلبی که باید مد نظر قرار داد تفاوت میان «شوق» و «عشق» است که گاهی مترادف بکار می‌روند اما تفاوت دقیق بین آنها وجود دارد و آن اینکه عشق نسبت به شوق اعم است. عشق مصاحب با وجدان و شوق مصاحب با فقدان است. هر موجود با عشق نهفته در خود محافظ وجود خود و با شوق نهفته در خود طالب مفقود است. بر همین اساس می‌توان عشق را به همه موجودات حتی حق تعالی نسبت داد چرا که صفت وجود است اما شوق اینگونه نیست.

ملا هادی سبزواری در تحشیه خود بر کتاب «الشواهد الربوبیه» با استناد به حدیث قدسی «من طلبنی وجدنی ومن وجدنی احببنی و من احببنی عشقنی و من عشقنی عشقته»

اطلاق عشق را بر خداوند تبارک و تعالی جایز می‌شمرد و ابن سینا نیز بر همین مبنا در رساله العشق کاربرد لفظ عشق را به خداوند بلا مانع می‌داند.^۶ شوق در خصوص موجودات مادی دارای قوه و استعداد بکار می‌رود که بر خوردار از فقدان و خلأهای وجودی هستند و از این جهت اشتیاق به کمال و جبران کمبودها در آنها شعله‌ور است.

عشق مجرد از شوق مخصوص مفارقات عقلیه است که از تمام جهات بالفعل هستند و موجودات دیگر که خالی از فقدان نبوده و دارای قوه و استعداد هستند، بنابر درجه وجودی خود، دارای عشق و شوق ارادی یا طبیعی می‌باشند. این عشق و شوق باعث انواع حرکت در موجودات می‌شود که یا نفسانی است یا جسمانی. حرکت جسمانی هم یا کیفی یا کمی یا وصفی و یا ایینی است و هر کدام از موجودات عالم طبیعت برخوردار از قسمتی از این حرکات هستند.^۷

از شگفتیها و زیباییهای عالم آفرینش پدیده ناشناخته عشق است که همچون وجود مفهومش در غایت ظهور و کنهش در غایت خفاست.

بنابراین در تمام موجودات مادی شوق به تبدیل نمودن استعدادهای به فعلیتها وجود دارد. حرکتی که یک سیب از جهت کیفی انجام می‌دهد تا از طعم نامطبوع و گس و کال خود به شیرینی و دلپذیری نائل شود ناشی از اشتیاق او به دریافت کمالات و جبران فقدانات خود است. حرکتی که در افلاک، سیارات و ستارگان مشاهده می‌شود نیز ناشی از همان است. ملاصدرا با این مبنا و مقدمات سریان عشق را در همه موجودات نتیجه می‌گیرد:

«أما الإشتیاق والمیل فإتما یحصلان للشئ حال فقدان الکمال، و لذلك کان العشق ساریاً فی جمیع

۳- حکمت الهی - محیی الدین مهدی الهی قمشاهی، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۳، صص ۱۴۰- ۱۴۶.

۴- الاسفار العقلیه الاربعه. صدرالدین شیرازی، منشورات مصطفوی، قم، ج ۷، ص ۱۷۶.

۵- همان، ص ۱۵۲، پاورقی

۶- ر.ک. الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی. مرکز نشر دانشگاهی، بخش تعلیقات، ص ۵۹۷، ایضاً، رسائل ابن سینا، رساله العشق، ص ۳۹۶.

۷- ر.ک. اسفار ج ۷، ص ۱۴۸.

الموجودات و الشوق غیر سار فی الجمیع بل
یختص بما یتصور فی حقه الفقد»^۸.

مطلع غزل دلنشین حضرت حافظ هم ناظر بر همین
سخن است:

طفیل هستی عشقتند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادت پیبری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخورد کس به عیب بیهنری
شیخ الرئیس در رساله العشق بر این مطلب اصرار دارد
و ملاصدرا این نظریه را از وی برگرفته است. شیخ در آنجا
با ذکر دو مقدمه مطلب را بیان می‌کند:

مقدمه اول

آنکه جمیع حکما و فلاسفه متفق و معتقدند

که هر یک از افراد ممکنات دارای دو جنبه
می‌باشند بمفاد «کل ممکن زوج
ترکیبی» که یکی جنبه وجود اوست
و دیگری جنبه ماهیت.

مقدمه دوم:

وجود منبع خیرات و سرچشمه
کمالات است و ماهیت منشأ شرور و
نقصهاست. پس هر یک از ممکنات
بواسطه جنبه وجودی که در اوست همیشه

شائق به کمالات و مشتاق به خیرات می‌باشد و

بر حسب فطرت و ذات از شرور و نقصان که لازمه جنبه
ماهیت و هیولاست متفر و گریزان است. همین اشتیاق
ذاتی و ذوق فطری و جبلی که سبب بقاء وجود آنهاست را
ما «عشق» می‌نامیم.

حکمت بالغه الهی چنان اقتضا می‌کند که این عشق
غریزی در نهاد تمام موجودات عالم امکان بودیعه نهاده
شود تا بتوانند خود را از نقصان به کمال برسانند و از
شرور بپرهیزند و به جانب خیرات بگرایند.^۹

شیخ الرئیس عشق را به دو شعبه تقسیم می‌کند:

۱ - عشق طبیعی ۲ - عشق اختیاری

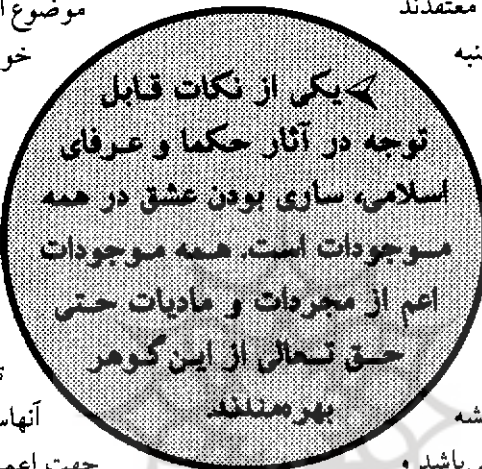
عشق طبیعی، عشقی است که حامل آن تا به مقصود
حقیقی خود نرسد آرام نمی‌گیرد و آسوده نمی‌شود. مانند
سنگ که بخواهد از بالا هبوط نماید و به موضع طبیعی
خود برسد و اگر بین مسافت هم برای او مانعی رخ داد
می‌کوشد که آن مانع را بر طرف کند تا به مکان اصلی خود
برسد و ساکن گردد. همچنان است قوای نباتیه که همیشه
کار آنها طلب غذا و جذب آن برای بدن است، مگر اینکه
مانعی پدید آید و آنها را از شغل و عمل باز دارد.

عشق اختیاری، عشقی است که حامل آن گاهی از آن

اعراض می‌نماید و آن زمانی است که احساس ضرری
کرده باشد. مانند بهائم که اگر حیوان درنده‌ای را ببینند
بخاطر حفظ جان خود از خوردن طعام که نهایت آرزوی
آنهاست صرف نظر می‌کنند. چرا که می‌دانند منافع فرار که
سبب بقای آنهاست بمراتب رجحان و مزیت دارد از
خوردن طعام که خوف جان در اوست.

عشق طبیعی در تمام موجودات از جهت طبیعتشان
وجود دارد. اما عشق اختیاری مخصوص جانداران است.
در مورد تعمیم عشق به موجودات از قبیل جواهر بسیط،
هیولا، صورت، اعراض، نباتات و حیوانات می‌گوید:
هیولا نظر به حرص و آزی که به صورت دارد همیشه
مقارن و ملازم اوست و صورت نیز دائماً هم‌نشین با
موضوع است و با کمالات و مواضع طبیعی

خود نیز قرین است. اعراض عشق به
ملازمت با جوهر و موضوع خود
دارند زیرا که وجود آنها به آن
وابسته است. در قوای تغذیه،
تنمیه و تولید مثل نباتات هم،
عشق نهفته است که داعی آنها
در جلب غذا و شوق به نمو و
تولید مثل می‌گردد. عشق نهفته در
آنهاست که مشوق و مرغب آنان در
جهت اعمال غضبی و شهوی بعلاوه اعمال



مشابه نباتات است.^{۱۰}

بنابراین در سفر اول اسفار در مباحث عاقل و معقول
و مواضع دیگر در پرتو بینش اصالت وجودی، علم را
مساوق با وجود می‌داند و البته ماده و جسم را مناط
غیبت می‌شمرد و علم و حضور را به صورتهای مثالی و
عقلی آنها که همان فعلیت آنان است نسبت می‌دهد و
وجود قدرت را هم همینگونه در جمیع موجودات به
شدت و ضعف اثبات می‌کند. صدرا از آنجا که عشق را هم
صفت وجودی و مساوق با وجود می‌داند تأکید دارد که
اسناد عشق به مادیات و جسمانیات مسبوق به اثبات و
اسناد حیات و شعور به آنهاست. این را نکته بسیار مهم و
عمده‌ئی می‌داند که فقط خود او و برخی از اهل کشف و
شهود از صوفیه به آن متفطن شده‌اند و شیخ الرئیس از آن
غافل بوده است. سپس به آیات شریفه «وإن من شئی إلا
یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم» و «والله یسجد ما فی
السموات و الأرض» استناد می‌کند که وجود حیات و

۸ - همان، ص ۱۵۰.

۹ - ر.ک. رسائل ابن سینا، انتشارات بیدار، قم، ص ۳۸۱.

۱۰ - ر.ک. رسائل ابن سینا، صص [۳۷۱، ۳۸۱]

«إِنَّ الْمَعشُوقَ الْحَقِيقِيَّ لِجَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ
وَإِنْ كَانَ شَيْئاً وَاحِداً فِي الْمَالِ وَهُوَ نَيْلُ الْخَيْرِ
الْمَطْلُوقِ وَالْجَمَالِ الْإِكْمَلِ، إِلاَّ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ
أَصْنَافِ الْمَوْجُودَاتِ مَعشُوقاً خَاصّاً قَرِيباً
يَتَوَسَّلُ بِعَشْقِهِ إِلَى ذَلِكَ الْمَعشُوقِ الْعَامِّ»^{۱۳}
ملاصدرا برای اثبات مدعا مقدماتی را
ترتیب می‌دهد که باختصار ذکر می‌کنیم:
۱ - وجود خیر محض و مؤثر و لذیذ
است و عدم شرّ و کریه و مهروب عنه است.
۲ - وجود، واحدی بسیط است و
اختلاف درجات به شدت و ضعف و کمال و
نقص می‌باشد.

۳ - حقیقت وجود مقتضی نقص و تناهی و تحدّد نیست.
۴ - هر موجود معلولی، نصیبی از کمال فائض از
واجب و نقصی - بحسب حد معلولیت خود - دارد.
۵ - واجب الوجود، وجود محض است و بالاترین
بهبخت و محبت را به ذات خود دارد.

۶ - تمام موجودات عاشق وجود و طالب کمال و
نافراز عدم و نقصند.

نتیجه: همه موجودات عاشق وجود محض یعنی
خداوند هستند.^{۱۴}
بیان صدرالمتألهین کاملاً با سخن شیخ الرئیس در
رسالة العشق مطابقت دارد.^{۱۵}

می‌گوید خداوند در همه موجودات، عشق غریزی
بودیعه نهاده است تا در تحصیل کمال خود که همان خیر
است بکار گیرند. همه موجودات عاشق خیر مطلقند و
خیر مطلق برای همه عاشقان تجلی می‌کند اما قبول تجلی و
اتصال آنان به او متفاوت است. آن چیزی که خیر محض است و
سبب حصول خیر می‌شود و معشوق حقیقی موجودات
است همان علت اولی است که معشوق همه اشیاست.^{۱۶}
معلولات همه خیر و هستی خود را از علت خود
می‌گیرند و از این جهت بالاترین معشوق، خداوند است
که آگاهانه یا ناآگاهانه مورد عشق و رزی موجودات است.

عشق‌های عالم انسانی

انسان با توجه به چند بعدی وجود و پیچیدگی
ساختاری او، لوازم متنوعی نیز خواهد داشت که در
صحنه طبیعت از بقیه موجودات کاملاً متمایز است.
چکیده هستی و عالم صغیر و بتعبیری عالم کبیر است.

ملاصدرا فصلی در این باب دارد
که اگر چه معشوقات،
موجودات متفاوتی هستند
ولی معشوق حقیقی یکی است،
چون نیل به کمال و خیر مطلق و زیبایی، هدف یکایک
موجودات است
و این حقیقت فطرتاً در قاطبه موجودات
وجود دارد.

شعور را در همه موجودات اعم از مادی و مجرد افاده
می‌کند و خدای را سپاس می‌گذارد که
«و نحن بحمدالله عرفنا ذلك بالبرهان و الايمان
جميعاً و هذا أمر قد اختلف بنا بفضل الله و حسن
توفيقه»^{۱۱}

علامه طباطبایی (ره) در حاشیه سخن صدرا می‌فرماید:
«از آنجا که هر جمال و زیبایی و خیر و سعادت به
وجود بر می‌گردد - کما اینکه مقابلشان - اینگونه از تعلق و
وابستگی بین هر مرتبه از وجود با ما فوق خود و همچنین
بین شخص با خودش بر قرار است، لذا باید حکم نمود که
«حب» و مهرورزی در تمام موجودات اعم از اینکه
ذی‌شعور و ذی‌حیات باشند یا نباشند ساری و جاری است
و واضح است که «علم و شعور» خارج از مفهوم «حب»
است و سخن ملاصدرا خالی از نظر نیست»^{۱۲}

جان کلام در بینش صدرایی این است که وجود
اصالت دارد و تنها اوست که منشأ اثر است. هر مرتبه از
وجود در بردارندهٔ جمیع آثار وجودی است، و صفات و
آثار جدای از وجود نیستند منتها مراتب مقول بتشکیکند.
عشق نیز از جمله آثار وجود بوده و در هر مرتبه از مراتب
وجود به شدت و ضعف موجود است.

معشوق حقیقی تمام موجودات خداست

وقتی صحبت از عمومیت و شمول عشق می‌شود
بالطبع از متعلق عشق و معشوق آن عشق سخن بمیان
می‌آید. عشق و عاشق و معشوق متلازم و متضایفند و
رابطه عاشقانه اولاً و بالذات در بین همین مفاهیم حاکم
است. ملاصدرا فصلی در این باب دارد که اگر چه
معشوقات، موجودات متفاوتی هستند ولی معشوق
حقیقی یکی است، چون نیل به کمال و خیر مطلق و
زیبایی، هدف یکایک موجودات است و این حقیقت
فطرتاً در قاطبه موجودات وجود دارد.

۱۱ - اسفار، ج ۷، ص ۱۵۳. ۱۲ - همان، پاورقی، ۱۵۳.

۱۳ - همان، ص ۱۶۰، عنوان فصل ۱۷.

۱۴ - همان، ۱۴۹. ۱۵ - ر.ک. رسائل ابن سینا، ص ۳۷۷.

۱۶ - همان، ص ۳۹۳.

تمام شگفتیها یکجا در او جمع است. لایه‌های تو در توی وجود او، شکلهای مختلف و اقتضائات گوناگونی را در حیات روحی، فردی و اجتماعی او پدید آورده است. بنابراین شایسته است بابتی مستقل در مورد عشق‌های مبتلا به او باز شود. او هم طبیعت دارد هم واجد غریزه و فطرت است. هم جماد است و هم نبات و هم حیوان و هم فرشته و لذا هر قسم از این ابعاد مقتضی نحوی خاص از زندگی و مثمر آثار ویژه‌ای است. محبتها و عشقهای او نیز متنوع است و بالطبع بر هر کدام نیز حکمتی مترتب می‌باشد. در اینجا با اقتباس از حکیم متأله صدرالدین شیرازی اقسام آن را گذرا مورد اشاره قرار می‌دهیم:

تقسیم عشق انسانی به حقیقی و مجازی

بطور کلی عشقهای انسانی به دو قسم تقسیم می‌گردند:

- ۱- **عشق حقیقی:** که عبارتست از دوستی نسبت به خدا و صفات و افعال او از آن جهت که وابسته به اوست.
- ۲- **عشق مجازی:** که به هر دوستی نسبت به غیر خدا اطلاق می‌شود.

عشق مجازی خود، به عشق نفسانی و عشق حیوانی منقسم می‌شود. توضیح این دو بعد از این خواهد آمد. اهم عشقهای مجازی بقرار زیرند:

- ۱- محبت نفوس حیوانی به نکاح و جفت‌گیری که حکمت آن بقاء نسل و حفظ نوع است.
- ۲- محبت رؤسا نسبت به ریاست و حرص آنها در بدست آوردن آن و تلاش در حفظش که گویی بطور غریزی در طبع و نفس آنها نهاده شده است و حکمت آن طلب برتری نفس بر قوای تحت سیطره آن است.
- ۳- محبت بازرگانان و متمولان برای کسب مال و طمع بر جمع و ذخیره آن. این نیز گویا جزو طبیعت و نفوس آنهاست و حکمت آن مصلحت دیگران و کسانی که بعد از آنها می‌آیند می‌باشد.
- ۴- محبت علما و حکما بر استخراج علوم و گردآوری و نشر کتب و تحقیق برای کشف اسرار و پیچیدگیهای آن و تعلیم متعلمین و ارائه به انسانهای مستعد است.

این هم فطری و ارتکازی است و حکمت آن احیاء نفوس و انگیزش آنها از مرگ جهالت و قبر طبیعت و هشیار ساختن انسان از خواب غفلت و فراموشی است.

- ۵- محبت صنعتگران در ارائه صنایع و شوق آنان بر تکمیل و تزیین و بهتر ساختن آنهاست. این نیز غریزی بنظر می‌رسد و در آن مصلحت مردم و نظم جامعه نهفته است.
- ۶- محبت ظرفا و صاحبان ذوق به زیبارویان.^{۱۷}

این دوستیها در بین مردم شیوع دارد و حکیمان برای هر کدام حکمتی ذکر می‌کنند. محبت به زیبارویان که در

حالت شدید نام عشق بخود می‌گیرد گاهی بعلت برخورد با مسایل ارزشی، دینی و اخلاقی همیشه جای بحث و تأمل بوده و پیرامون آن نقض و ابراهای مختلف صورت گرفته است. مناط و ملاک عشق خوب و پسندیده از عشق بد و ناپسند، مسلماً متوجه متعلق و نتایج و آثار مترتب بر آن است. لذا گفته‌اند شرافت عشق به شرافت معشوق است و نوع معشوق نفوس نیز بستگی به درجه وجودی و شرافت آن نفوس دارد. لذا از معشوق، هم شرافت عشق را می‌توان شناخت و هم درجه شرافت و مرتبه وجودی عاشق را.

ملاصدرا در این خصوص بیان دلنشین و شنیدنی دارد. می‌فرماید: نفوس هر چه شریفتر و عالیتر باشند، دوستیها و رغبتهای آنها لطیفتر، با صفات، زیباتر و ارزشمندتر است. بنابراین قوای نباتی که عملشان منحصر به تغذیه و رشد و تولید مثل است، عشقشان نیز در جلب غذا و رشد و تولید مثل خلاصه می‌شود. نفس حیوان که از نبات والاتر است و از قوای بالاتری برخوردار است. عشقش نسبت به خوردن و نزدیکی با جنس مخالف و تولید مثل بنحو لطیفتر و برتر صادر می‌شود. در گیاه فقط بصورت طبیعی است ولی در حیوان همراه با اراده و اختیار و بکارگیری حس و تخیل است. وقتی به قوای حیوانی، قوه‌ئی بلند مرتبه همچون ناطقیت افزوده شود، افعال او نیز بواسطه آن قوه بصورت بارزتر و با غایت و منفعت با دوام‌تر و محکمتر و منزلت رفیع‌تر صادر می‌گردد.

از نفس حیوانی انسان، افعال و انفعالاتی چون احساس، تخیل، اکل، جماع و نبرد با دشمنان صادر می‌گردد. اینها مادام که تحت تدبیر نفس ناطقه قرار نگیرند پست و بی ارزشند همچنانکه افعال اراذل ناس و افراد دون همتی که بیشتر به بهائم شبیهند تا انسان، در افق حیوانات مشاهده می‌شود. این قوا پس از همجواری با نفس ناطقه، ارزش و نورانیت و لطافت می‌یابد و همان افعال حیوانی با نوعی اتقان و تمامیت و شرافت و علو از آنها صادر می‌گردد.

«إِنَّ النُّفُوسَ كُلَّمَا كَانَتْ أَشْرَفَ وَأَعْلَى كَانَتْ

محبوباتها و مرغوباتها أَلْطَفَ وَأَصْفَى وَأَزِين وَأَبْهَى»^{۱۸}

عشق به زیبارویان

از جمله عشق‌های موجود در زندگی بشری آن است که در شکل علاقه مفرط انسان به انسانی دیگر ظهور می‌یابد که از حالت محبت عادی انسان به فرزند یا همسر به همسر بسیار بالاتر می‌رود. به مرتبه‌ئی می‌رسد که محب و عاشق از وضع طبیعی خود خارج می‌شود،

۱۷- ر.ک. اسفار ج ۷، صص ۱۶۴ و ۱۷۲.

۱۸- ر.ک. همان، صص ۱۶۵-۱۶۷.

خواب و خوراک از او سلب و تمام توجه او منحصر به معشوق زیباروی خود می‌گردد. حالتی که مجنون عامری در برابر لیلی داشت و جای جای ادبیات ما مزین به ذکر آنان است.

حالتی در عاشق بوجود می‌آید که تمام کمالات و فضایل و خوبیها را در وجود معشوق می‌بیند و حاضر است که تمام زندگی و حتی جان خود را بپای او فدا کند. از همه چیز می‌برد و با صورت خیالی معشوق گرمایی خاص در وجود خود ایجاد می‌کند و خود را در سوزش آن گرما می‌گذارد و از این گداختن نیز لذت می‌برد. چنین حالتی در حیوانات وجود ندارد یا حداقل قابل اثبات و رؤیت نیست. بحث در ماهیت این حالت یکی از موضوعات فلسفه را تشکیل داده است و امروزه نیز در روانشناسی جدید هم مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

نظریات درباره ماهیت این عشق

استاد شهید مرتضی مطهری (در کتاب فطرت) بحث مختصری در این مورد دارد که بیشتر ملهم از نظرات ملاصدرا در اسفار است. می‌فرماید: «بعضی خودشان را با این کلمه خلاص کرده‌اند که این یک بیماری است یا یک ناخوشی و یک مرض است، این نظریه فعلاً تابع و پیرو ندارد که عشق را صرفاً یک بیماری بدانیم. نه تنها بیماری نیست بلکه می‌گویند یک موهبت است»^{۱۹}.
در اسفار آمده است که بعضی آن عشق را قبیح و مذموم انگاشته و فعل بطلان و معطلین می‌دانند.

برخی آنرا بیماری نفسانی دانسته و افرادی از آن بعنوان «جنون الهی» یاد می‌کنند و گروهی اصلاً به ماهیت، علل، معنا و غایت آن دست نیازیده‌اند. در مقابل، بعضی آنرا فضیلت انسانی پنداشته و به ستایش و ذکر خوبیهای صاحبان آن و شرافت و غایت آن پرداخته‌اند.^{۲۰}
مرحوم شهید مطهری در ادامه آن بحث می‌گوید: بعضی معتقدند که عشق یک نوع بیشتر نیست و آن همان عشق جنسی است و تمام عشقهای موجود بشری ریشه در غریزه جنسی دارد که فروید را از قائلان به آن نام می‌برد اما این تئوری بهیچوجه پذیرفته نیست چون عشقهای جنسی ریشه در خود محوری و منفعت‌طلبی عاشق و تصاحب معشوق برای خود دارد که البته اطلاق نام عشق نیز بر آن نمی‌توان کرد و بهتر است از آن امور تعبیر به «شهوت» شود. در عشق اصلاً مسئله وصال و تصاحب مطرح نیست مسئله فنای عاشق در معشوق مطرح است که با خود محوری سازگار نیست. اینجاست که مسئله مزبور شکل فوق العاده و قابل بحثی پیدا می‌کند و شایستگی تحلیل در فلسفه و روانشناسی می‌یابد.^{۲۱}

صدرالمؤمنین پس از ذکر اقوال مختلف در خصوص این عشق، نظر خود را مبنی بر حکیمانه بودن آن بیان می‌دارد. بیان نسبتاً مفصلی در یک فصل تحت عنوان «فی ذکر عشق الطرفا و الفتیان للأوجه الحسان» دارد که در بخشی از آن چنین آورده است:

«اگر از نظر دقیق و شایسته بنگریم و امور را با توجه به اسباب کلیه و مبادی عالیه و غایات حکیمانه آن ملاحظه کنیم در می‌یابیم که اینگونه عشق یعنی التذاذ شدید از زیبایی مهرویان و محبت مفرط نسبت به کسانی که دارای شمائل لطیف و تناسب اندام و حسن ترکیبند، از جمله افعال الهی است که حکمت و مصالحی بر آن مترتب است. زیرا که بنحو طبیعی و بدون تکلف و تصنع در نفوس اکثر انسانها وجود دارد و مسلماً نیکو و پسندیده است مخصوصاً هنگامی که مقدمه اهداف بلندی قرار گیرد. نفوس غلیظه و قلبهای سخت و طبیعتهای خشک، خالی از این نوع عشق است و صرفاً به کشش جنس مرد به زن و بالعکس خلاصه می‌شود»^{۲۲}

در جمله‌ای دیگر در ردّ بعضی اقوال می‌گوید:

«أما الذين ذهبوا إلى أنّ هذا العشق من فعل الباطلین فارغی الهمم، فلا تهم لأخبرة لهم بالأمر الخفية والأسرار اللطيفة ولا يعرفون من الأمور إلا ما تجلّی للحواس و ظهر للمشاعر الظاهرة و لم يعلموا أنّ الله (تعالی) لا یخلق شیئاً فی جبلة النفوس إلا لحكمة جلیلة و غاية عظيمة»^{۲۳}

ملاصدرا در جهت تبیین بیشتر مطلب عشق را به حقیقی و مجازی تقسیم می‌کند که سابق بر این ذکر کردیم. عشق مجازی به عشق نفسانی و عشق حیوانی منقسم می‌شود. مبدأ عشق نفسانی همشکلی نفوس عاشق و معشوق در ذات و جوهر خود است و شیفتگی و شگفتی عاشق نسبت به شمائل معشوق می‌باشد که صادر از نفس اوست. در عشق حیوانی، مبدأ شهوت جسمانی و خواهش لذات حیوانی است و بیشترین شدایی و اعجاب عاشق متوجه ظاهر معشوق و رنگ و شکل اعضاء بدن اوست. سخن محقق طوسی در شرح نمط نهم اشارات شنیدنی است:

«واعلم إن العشق الإنساني ينقسم إلى حقيقي مرّ ذكره وإلى مجازي والثاني ينقسم إلى نفساني وإلى حیوانی. والنفساني یكون مبدؤه مشاکلة نفس العاشق لنفس المعشوق فی الجوهر. و یكون أكثر

۱۹ - مطهری، مرتضی، فطرت، ص ۹۱ صدر.

۲۰ - ر.ک. اسفار ج ۷، ۹۱ - ۲۱ - ر.ک. فطرت، ص ۹۵

۲۲ - اسفار، ج ۷، ص ۱۷۲ - ۲۳ - همان، ص ۱۷۵

إعجاب به شمائل المعشوق لأنها آثار صادرة عن نفسه. والحيوانى هو الذى يكون مبدؤه شهوة حيوانية و طلب لذة بهيمية و يكون أكثر إعجاب العاشق بصورة المعشوق و خلقته و لونه و تخاليط أعضائه لأنها امور بدنية. ٢٤

عشق نفسانى مرز بسیار باریکی با عشق حیوانی دارد چون معمولاً هر دو کششی است که بین دو جنس مخالف بوقوع می‌پیوندد. منتها از دو جنبه بشری نشئت می‌گیرد. عشق اول مقتضای لطافت نفس، صفای روح و رقت قلب است و دومی مقتضای نفس اماره و ناشی از گرایشات شهوانی و جنسی است. و شاید یکی از علل اختلاف حکما در خصوص عشق طرفا به زیبا رویان و مدح و ذم آن ناشی از همان تشابه ظاهری بین عشق نفسانى و شهوت حیوانی باشد. ابن سینا می‌گوید نفوس ناطقه انسانی نظر به جنبه تجردی و روحانی و لطافت ذاتی خود همیشه به چیزهایی شائق است که در حسن و بها یکتا و در خوبی منظر بهیمناست. کما اینکه به مسموعات موزون و مذوقات مطبوع و نظایر آن متمایل است. ابن سینا این عشق را مستند به نفس حیوانی می‌کند ولی معتقد است نفس حیوانی بواسطه مجاورت با نفس ناطقه گاهی در حسن انتخاب و طلب چیزهای پسندیده به او اقتدا می‌کند. البته قدرت و حق مداخله در امور خاص نفس ناطقه مانند ادراک کلیات و تصور معقولات را ندارد. ٢٥

مقوم عشق نفسانى شوق به اتحاد است

تفاوت اساسی عشق با هوس آن است که هوس زودگذر است و می‌تواند با امور دیگر در دل انسان همنشین شود اما عشق واقعی ماندگار است و وقتی در دل کسی جای گرفت اغیار را از درون عاشق می‌راند.

شهوت حیوانی هوس است و پس از تماس و تقارن دو جسم و تخلیه شهوی معمولاً کشش و جاذبه فروکش می‌کند یا از بین می‌رود. ولی دنیای عشق دنیای دیگر است. عشق و هوس چون کفر و ایمان در یک دل با هم نمی‌نشینند و «گوی عشق را به چوگان هوس» نمی‌توان زد. عاشق اشتیاق مفرط به اتحاد با معشوق دارد. پر واضح است اتحاد دو جسم غیر ممکن است و این بعلت خصلت مادی آنها است که ماده، مناط غیبت و تفرقه است نه حضور و اتحاد. هر آنچه از جسمانیات نام اتحاد را بخود در آویزد، جز تسمیه واقعیت دیگری ندارد. فقط اقتران و اختلاط و امتزاج و تماس است. اما عاشق واقعاً وحدت با معشوق را می‌طلبد و همین نشان می‌دهد که عشق از اوصاف نفس غیر مادی است و متعلق هیچکدام از عاشق و معشوق، جسم نیست. عاشق هر چه به معشوق نزدیک

شود باز هم قرب بیشتری می‌طلبد. گویی می‌خواهد با او یکی شود و معلوم است که سرانگشت این عشق‌ها به عالم دیگر نشانه دارد. کراً اتفاق افتاده است تمنای عاشق در مرتبه نخست نزدیکی به معشوق و حضور در مجلس انس اوست وقتی این امر حاصل می‌شود، فوق آنرا یعنی خلوت و تنهایی با معشوق را می‌طلبد. به این هم راضی نمی‌شود آغوش و کنار را آرزو می‌کند. عطش او با آن کار نیز پایان نمی‌یابد بلکه حرارت و شعله طلب او بیشتر می‌شود و با تمام وجود و اعضاء و جوارح خود، التزام با معشوق را تمنا می‌کند. باز هم آتش شوقش زیانه می‌کشد. در حکایت آورده‌اند مجنون آنچنان مستغرق در عشق لیلی بود که روزی خود لیلی بر او وارد شد و ورود و حضور خود را بر او اعلام کرد. مجنون توجه‌ای به او نکرد و گفت: «لی عنک غنى بعشقتک». ملاصدرا با ذکر این حکایت می‌گوید آنچه بالذات متعلق عشق قرار می‌گیرد صورت خیالی معشوق است و اتحاد عاشق با همین صورت خیالی است. این صورت جزئی از وجود عاشق می‌شود. عاشق با آن عالمی سرشار از خوشی و گرمایی و سرمستی برای خود می‌سازد و این اتحاد از قبیل اتحاد عاقل و معقول است. در اسفار آیات نغزی را ذکر می‌کند که ظاهراً از ابن عربی است:

أعانقها و النفس بعد مشوقة

إليها و هل بعد العناق تدانى»

و ألتئم فهاكی تزول حرارتي

فیزداد ما القى من الهيجان»

كان فؤادی ليس يشفى غليله

سوى أن يرى الروحان يتحدان»

«او را در آغوش می‌کشم اما نفس باز هم به او مشتاق است، اما مگر نزدیک‌تر از هم آغوشی چیزی وجود دارد.»

«لبائش را بوسه می‌زنم برای اینکه حرارتم فرو نشیند، اما به هیجان و حرارتم می‌افزاید.»

«گویی آتش دلم خاموش شدنی نیست مگر آنکه دو روح با هم متحد شوند.»

ملاصدرا سبب این غلیان و عطش خاموش‌ناپذیر را چنین ذکر می‌کند:

«و السبب اللمى فى ذلك أن المحبوب فى الحقيقة

ليس هو العظم و لا اللحم و لا شئ من البدن بل و لا يوجد فى عالم الأجسام ما تشاقته النفس و تهواه بل

صورة روحانية موجودة فى غير هذا العالم.» ٢٦

٢٤ - ابن سینا، الانارات و التنبیها، ج ٣، دفتر نشر الکتاب، ط ١٤٠٣، ص ٣٨٣.

٢٥ - ر.ک. رسائل ابن سینا، ص ٣٨٦.

٢٦ - اسفار، ج ٧، ص ١٧٩.

«علت آن است که محبوب و معشوق در واقع گوشت و استخوان و بدن نیست و در عالم جسمانیت چیزیکه مورد اشتیاق نفس باشد وجود ندارد بلکه محبوب او صورت روحانی، معنوی است که در عالم دیگری موجود است.»

ارزش و کارکرد عشق نفسانی

در ارزش عشق نفسانی و کارکرد آن فیلسوفی نیست که آنرا مطلقاً و بدون قید و شرط تأیید کند و همانطور که گفتیم بعضی از حکما این عشق را نوعی بیماری و فاقد ارزش قلمداد کرده‌اند و تأییدگران آن نیز، عشق نفسانی را مشروط به شروطی پذیرفته‌اند.

ابن سینا می‌گوید:

«انسان هرگاه صورت زیبا را بخاطر لذت حیوانی دوست بدارد مستحق ملامت و سرزنش است. کما اینکه افراد زناکار و همجنسباز اینگونه‌اند. اگر انسانهای فاسد صورتهای ملیح زیبا را باعتبار عقلی آن [بخاطر صرف زیبایی نه لذت حیوانی دوست بدارند این وسیله‌ئی برای پیشرفت در خوبی و خیر خواهد بود چرا که در واقع بیانگر حرص او نسبت به مؤثرترین چیز در قرب به مؤثر اول و معشوق محض و شبیه‌ترین چیز به امور عالییه شریفه است].»^{۲۷}

صاحب عشق حیوانی در صدد تصاحب معشوق و تمتع از او و تخلیه شهوت حیوانی خود است اما عاشقی که عشق او متعالی است در پی ریختن هستی خود به پای معشوق و فدا ساختن و فانی شدن خود در اوست.

نکته قابل توجهی که ابن سینا ذکر می‌کند اینست که ظاهر و باطن انسانها مبتنی بر هم و حکایتگر از یکدیگرند. حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود «اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه» [حوائج و خواسته‌هایتان را نزد زیبارویان بجوید] و نتیجه می‌گیرد که حسن صورت نتیجه حسن سیرت، و اعتدال و حسن ترکیب ظاهری دال بر اعتدال وجودت ترکیب باطنی است. باطن زیباست که صورت زیبا می‌آفریند و شمائل نیکو باطنی نیکو در فرد پدید می‌آورد.

« خداوند در همه موجودات، عشق غریزی بودیعه نهاده است تا در تحصیل کمال خود که همان خیر است بکار گیرند. همه موجودات عاشق خیر مطلقند و خیر مطلق برای همه عاشقان تجلی می‌کند اما قبول تجلی و اتصال آنان به او متفاوت است.

او انسانهای خوشرو را معمولاً انسانهای خوبی می‌داند اما اعتراف دارد که «قد يوجد أيضاً واحد من الناس قبيح الصورة حسن الشمائل». و نیز «قد يوجد حسن الصورة قبيح الشمائل».

گاهی انسانهای زشتروی نیکصفت و نیز زیباروی زشتخو یافت می‌شوند اما اینها استثناست. معتقد است انسانهای زشتروی دارای حسن شمائل، دارای قبح صورت ذاتی نبوده‌اند بلکه در اثر عوارضی اینگونه شده‌اند. زشتی آنان اصلی، و ذاتی نیست بلکه عارضی است و یا اینکه حسن مشرب و معاشرت آنان در اثر عادت و اکتساب و اختلاط بانیکان بوده است. متقابلاً افراد زیباروی زشت سیرت نیز وجود دارند که این هم محتملاً معلول دو عامل است یا آن است که قباحیت سیرت مدخلیت در ذات آنها نداشته بلکه بر حسب خلقت و فطرت خوب و پسندیده بوده و بواسطه عوارضی در طبع، بدخو شده‌اند و شاید هم همنشینی با بدان در آنان تأثیر سوء گذارده و عادت ثانوی آنها شده است.^{۲۸}

بنابراین از نظر شیخ الرئیس، اگر در این عشق، ارضاء تمایلات غریزی - شهوانی ملحوظ نظر عاشق نباشد بلکه صرفاً به حسن صورت و اعتدال قامت و نیکی سجیت و صفات پسندیده او شیفته شود و دلبردگی او ناشی از زیباییهای معشوق باشد نه معلول عطش او به تخلیه شهوت، ممدوح و معقول است و از آنجا که صورت و سیرت متناظرند در واقع او به سیرت نیکو عشق می‌ورزد هر چند که مجلا و منظر او صورت است.

همین آمادگی انسان در عشق ورزی به زیباییها و نیکوها بسیار مغتنم و مبارک است، نفس را لطیف و مشتاق و صاحب وجد و حزن و گریه می‌سازد و رقت قلب و فکرت ایجاد می‌کند. به عواطف و احساسات او لطافت و حیات می‌بخشد. عاشق، گویی امری باطنی و مخفی از حواس را می‌طلبد و در نتیجه از شواغل دنیوی آزاد و رها می‌گردد و از هر آنچه غیر معشوق است اعراض می‌نماید و از عالم کثرت به وحدت سلوک می‌کند و بهمین جهت اقبال او به معشوق حقیقی آسانتر و سهل الوصولتر می‌شود. زیرا او در پیوستن به معشوق حقیقی که سر منشأ جمیع کمالات و خوبیها و زیباییهاست محتاج به انقطاع از اشیاء کثیر نیست. بلکه کافی است که از یکی ببرد و به یکی دیگر بپیوندد.

ملاصدرا درباره اثر این عشق می‌فرماید:

«لعمری أن هذا العشق يترك النفس فارغة عن

۲۷- رسائل ابن سینا، ص ۳۸۷، ۲۸- ر.ک. رسائل، ص ۳۸۸.

جميع الهموم الدنياوية إلا همّ واحد. فمن حيث يجعل الهموم همّاً واحداً هو الإشتياق إلى رؤية جمال انساني، فيه كثير من آثار جمال الله و جلاله. حيث أشار بقوله «لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم» وقوله «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين». سواء كان المراد من الخلق الآخر الصورة الظاهرة الكاملة او النفس الناطقة. لأنّ الظاهر عنوان الباطن، و الصورة مثال الحقيقة. و البدن بما فيه مطابق للنفس و صفاتها، و المسجاز قنطرة الحقيقة»^{٢٩}

یکی از بزرگترین موانع در تکامل معنوی و فکری انسان کثرت هموم و پراکندگی انگیزه‌ها و گرایشهای اوست. قوه خیال غالب انسانها همچون مرغ سرگردانی است که هر آن بر شاخی می‌نشیند و همه توان و نیروی انسان را در این کثرتها بیفایده صرف می‌کند. همّ واحد یکی از نعمتهایی است که سالکان، متفکران و تمام کسانی که توفیق ترقی در هر رشته و حرفه‌ای داشته‌اند، از آن برخوردار بوده‌اند. در بعضی ادعیه آمده است که «اللهم اجعل همّنا همّاً واحداً». پیامبر اکرم ﷺ در روایتی به اصحاب فرمودند:

«لو لا تكثير في كلامكم و تمزيج في قلوبكم

لرأيتم ما اري و لسمعتم ما أسمع»

آدمی وقتی دارای همّ واحدی شد تمام انرژی و قوای او در یک جهت متمرکز می‌شود و او را بسوی هدف سوق می‌دهد. این هنر بزرگ از عشق بر می‌آید. عشق اکسیری است که وجود و خیال متکثر آدمی را توحد می‌بخشد و به یک نقطه متمرکز می‌سازد و لذا عامل بسیار قوی برای حرکت، جنبش و تکاپو است. از جرأت و جسارت، صاحب خود را سرشار می‌کند و وارد میدانهایی می‌شود که هیچگاه عقل را شهامت آن نیست.

عشقها ماهیتاً واحدند و تفاوت در متعلق آن است. از هر نوع که باشد یکی از کارکردهای ارزشمند آن همین از کثرت به وحدت آوردن است که زمینه بسیار خوبی برای سلوک و انقطاع از کثرت طبیعی است. عشق در واقع همان اشتیاق و میل شدید عاشق به اتحاد با معشوق است.

ابن سینا در نمط نهم آنجا که از تمرین و ریاضتهای عرفانی صحبت می‌کند یکی از اهداف ریاضت و مجاهدت عرفانی را تلطیف سرّ و لطافت باطنی می‌داند. از جمله اموری که در این راستا مفید و مساعد می‌شمرد «الفکر اللطيف و العشق العفيف» است. عشق توأم با عفاف و پاکی را در این مسیر بسیار کارساز می‌داند. خواجه نصیر الدین طوسی در شرح اشارات در توضیح

سخن شیخ الرئيس می‌گوید:

«و الشيخ أشار بقوله العشق العفيف إلى الأول

من المجازين... و الأول بخلاف ذلك يجعل النفس لينة شيقة ذات وجد و رقة منقطعة عن الشواغل الدنياوية، معرضة عماسوی معشوقه جاعلة جميع الهموم همّاً واحداً. و لذلك يكون الإقبال على المعشوق الحقيقي أسهل على صاحبه من غيره فإنه لا يحتاج إلى الإعراض عن أشياء كثيرة و إليه أشار من قال من عشق وعفّ وكنم ومات، مات شهيداً»^{٣٠}

ابن سینا در مورد تبعات احتمالی که بر عشق به زیبارویان مترتب است می‌گوید:

عشق الصورة الحسنه قد تبعه امور ثلاثة احدها حب معانقتها و الثاني حب تعقيبها و الثالث حب مباحمتها.

آغوش و بوس و کنار و مباحمت سه تبعه این عشق‌اند. نکته سوم یعنی حب مباحمت است که در واقع مرز فارق بین عشق نفسانی و عشق حیوانی است. اگر عاشق در طمع این عمل یا معشوق نیکصورت خود است عشق او عشق حیوانی است هر چند این قسم هم می‌تواند با سهیم شدن قوه ناطقه از جنبه حیوانی در آید و با نیت بقاء و تکثیر نسل ارزشمند شود. مورد اول و دوم یعنی آغوش و تعقیب را هم چنانچه از روی ربه و شهوت باشد زشت تلقی می‌کند اما اگر بمنظور نزدیک شدن به معشوق و اتحاد با او باشد و اغراض شهوی در آن نباشد منکر نمی‌شمرد.^{٣١}

المجاز قنطرة الحقيقة

عشق مجازی (نفسانی) و عشق حقیقی در معنا و ذات خود اختلاف چندانی ندارند. در هر دو معشوق موجودی است بر خوردار از کمالات، نیکبها، زیباییها و سجایای مطلق که شاهنشین چشم و خیال عاشق را پر می‌کند. عمده تفاوت متوجه مصداق است که در اولی، مصداقی که عاشق بعنوان مطلق پذیرفته است صرف خیال و مجازی از حقیقت می‌باشد. چرا که موجودی با آن اوصاف اطلاق و نامحدود در این جهان خاکسای یافت نمی‌شود. در چنین حالت اگر عاشق در پرتو عنایت سالک واصل و راه پیموده‌ای قرار گیرد، مقدمه بسیار ارزشمندی جهت عبور به حقیقت خواهد بود. عبور از عشق مجازی به حقیقی را در آثار عهد یونان باستان بویژه در آثار افلاطون می‌توان سراغ گرفت. لیکن آنچه با تحقیق و تأمل در آثار دانشمندان مسلمان واضح می‌شود آن است که

٢٩- ر.ک. اسفار، ج ٧، ص ١٧٤.

٣٠- اشارات و تنبیهات، ج ٣، ص ٣٨٣.

٣١- ر.ک. رسائل ابن سینا، ص ٣٨٨.

پرداختن به محبت بعنوان راه و طریقه را عرفا و حکما و علمای اخلاق در اسلام از آیات قرآن کریم الهام گرفته و سپس در پی تدوین اصول این طریقه و روش بر آمده‌اند و طبعاً با تأملات درونی و تفکر به برخی تقسیمات و ویژگیهای هریک از اقسام محبت و احکام آن دست یافته‌اند.^{۳۲}

امروز علمای اخلاق دو راه برای تهذیب نفس پیشنهاد می‌کنند یکی راه عقل و دیگری راه عشق راه عقل، بسیار طولانی و زمانمند و دیر بازده است که رندان جرعه‌نوش را به آن کاری نیست و در مسیر عشق است که ناگه زیک ترانه به مقصد می‌رسند و از اینرو کارآیی آن بسیار فوق العاده است.

زمسجد به خرابات شدم خورده مگیر

مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد^{۳۳}

در راه عشق توصیه می‌شود سالک، قلاده محبت و عشق خود را به انسان کاملی بیاویزد و از آنجا که از اولین میوه‌های عشق همگونی و سنخیت بین عاشق و معشوق است، صفات معشوق مانند مولدی از رشته عشق به عاشق سرایت می‌یابد. اینجاست که آیین دوستیابی و دوست‌گزینی و نیز محبت اهل بیت عصمت و طهارت ارزش انکار ناپذیری می‌یابد.^{۳۴}

ملاصدرا عشق نفسانی را بطور مطلق و بدون قید و شرط تجویز نمی‌کند. شایستگی آن را منوط به وقت و حال افراد می‌داند. معتقد است کاربرد آن فقط در اواسط سلوک عرفانی و برای ترقیق نفس و بیداری از خواب غفلت و خروج از بحر شهوات حیوانی مفید فایده است. اما موقعی که نفس با علوم الهیه استکمال یافت و صاحب ملکه اتصال به عالم مقدس شد، اشتغال به آن شایسته نیست چراکه چنین انسانی به حقیقت واصل شده است و خروج از حقیقت و آن مرتبه عالی به مجاز و مرتبه‌دانی مورد ذم عقلاست.

«إذا وقع العبور من القنطرة إلى عالم الحقيقة

فالرجوع إلى ما وقع العبور منه تارة أخرى يكون

قبیحاً معدوداً من الرذائل»^{۳۵}

او بعید نمی‌داند یکی از عوامل اختلاف حکما در این خصوص همین باشد که وقوف بر آن عشق مجازی یا رجوع بعد از وصول به حقیقت پسندیده نیست.

چنانکه مشهور است، شروع عشق در زندگی و سرگذشت اکثر عرفا، با عشق مجازی بوده است. در مورد ابن عربی، مولانا، حافظ و از معاصران مرحوم شهریار چنین حکایاتی را ذکر می‌کنند. طفل راه یافته در مکتب عشق را نخست باید با ابزارهای بچه‌گانه تعلیم داد تا پس از ورزیدگی او را متصل به حقایق کرد.

غازی بدست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد
تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا

عشقی که در انسان بود، شمشیر چوبین آن بود
آن عشق بارحمان شود چون آخر آید ابتلاء^{۳۶}

اما و هزار اما این وادی بس خطرناکی است و طی آن بی‌همری خضر مقدور نیست. لکن چنانچه دست تقدیر بر سر راه سالک چنین پدیده‌ئی را گذارد، برخورد عفیفانه، رندانه و صبورانه سالک با آن پدیده در کیمیاگری او وزدودن زنگارها و ناخالصیها از فلز وجود او بسیار کارساز خواهد بود که از هیچ چیز جز آن بر نخواهد آمد. حصار اثنائیت و خودبینی را در او می‌شکند. عطش حرکت بسوی کمالات و زیباینها را دراو شدت می‌بخشد. قوای او را به فعلیت می‌آورد. ذهنی تیز، قلبی نورانی، روحی لطیف و عواطفی رقیق به او ارمان می‌دهد و او را بر درک ظرائف و امور معنوی و متعالی آگاه می‌سازد.

«هذا العشق الإنساني إذا لم يكن مبدؤه إفراط

الشهوة الحيوانية - بل إستحسان شمائل المعشوق

وجودة ترکیبة و إعتدال مزاجه و حسن أخلاقه و

تناسب حرکاته و أفعاله و غنجه و دلاله - معدود من

جملة الفضائل و هو یرقق القلب و یزکی الذهن و

ینبه النفس علی إدراک الامور الشریفة. و لأجل ذلك

أمر المشایخ مریدهم فی الإبتداء بالعشق. و قیل «العشق

العفیف أَوْ فی سبب فی تلطیف النفس و تنویر القلب». و

فی الأخبار «إن الله جمیل یحب الجمال» و قیل «من

عشق و عَفَّ و کتم و مات مات شهیداً».^{۳۷}

در زبان عرفان محبوب واقعی انسانها در هر مرتبه‌ئی که باشند، خداست. منتها این حب و دوستی محبوب در جبهای دیگر و محبوبهای دیگر ظاهر می‌شود. بیان ابن عربی عارف بزرگ اسلامی ناظر بر این معناست: «مأحبب غیر خالقه و لکن إحتجب عنه تحت زینب و سعاد و هند».^{۳۸}

شیخ الرئیس در رساله عشق پس از بیان اینکه علت اولی و واجب الوجود خیر محض است می‌گوید محبوب واقعی نفوس بشری، ملکی و متأله همان خیر محض و کمال مطلق است. هر نفسی محب و دوستدار خود و کمالات خود است و چون همه کمالات و خیرات از علت

۳۲ - رک. کیهان اندیشه. ش ۳۷. مقاله عشق حقیقی و عشق مجازی، سعید رحیمیان.

۳۳ - دیوان حافظ.

۳۴ - برای اطلاع بیشتر رک. جاذبه و دافعه حضرت علی علیه السلام - مرضی مطهری.

۳۵ - اسفار، ج ۷، ص ۱۷۵. ۳۶ - غزلیات شمس ۲۲/۱.

۳۷ - اسفار، ج ۷، ص ۱۷۴.

۳۸ - نقل از کتاب فطرت اسناد مطهری، ص ۱۲۰.

اولی فائض شده و کمال نفوس نیز به معرفت و تقرب به او حاصل می شود پس در واقع نفوس همه شائق و محبّ به علت اولی و خیر محض می باشند.^{۳۹} همچنین در الهیات شفاء آورده است:

«فالواجب معقول عقل أو لم یعقل و معشوق حُشیق أو لم یعشق. واجب الوجود معقول است چه بواسطه غیر تعقل شود چه نشود. همانگونه که معشوق است چه غیر به او عاشق باشد چه نباشد».^{۴۰}

دلی کو عاشق خوبان مهروست

بداند یا نداند عاشق اوست
ملاصدرا در الشواهد الربوبیّة تحت عنوان حکمة قرآنیة چنین می گوید:

«جمیع مردم عبادت کننده در مقام تصور موحدند و در مقام تصدیق مشرک. بجهت اینکه آنان منشأ خیر و مطلق کمال و کمال مطلق را می پرستند و دوست دارند... حتی بت پرستان نیز اصنام را بگمان الوهیت عبادت می کنند و لذا از این جهت با اکثر مسلمانان تفاوتی ندارند و آیه شریفه «قضى ربك ألا تعبدوا إلا آياه» حکم و قضای الهی را می توان بر قضای تکوینی و فطرت همگانی و دین فطری در همه موجودات حمل کرد».^{۴۱}

ابن عربی در فتوحات مکیّه در مورد اینکه همه جیها و عشقها، آگاهانه یا ناآگاهانه منتهی به حب خداست می گوید: «ما معمولاً خدا را در مظاهر او و تحت اسامی خاصی چون لیلی و لبنی و اشخاص دیگر دوست داریم و نمی دانیم که او (متعلق دوستیها) عین حق است. ما اسم را دوست داریم و نمی دانیم که او عین حق است... بعضی از ما محبوب را در دنیا خواهد شناخت و برخی تا مرگ هم نمی شناسند تا پس از مرگ وقتی پرده ها کنار رفت می فهمد که او جز خدا را دوست نداشته است ولی اسم مخلوق، حجاب آن شده است.

در مورد بت پرستان نیز می گوید:

و ما عبد إلا الله من حیث لا یدری و یسمی معبوده بمناة و العزى و اللات، فإذا مات و انکشف الفطاء علم أنه ما عبد إلا الله»^{۴۲}

ملای رومی نیز محبوبها و معشوقهای خاکی را از آن جهت محبوب می داند که پرتوی از محبوب واقعی در آنهاست و جرعه ای از آن جام پنهانی بر آنها ریخته است و در واقع نوک پیکان عاشقان دنیوی متوجه اصل و منبع آن زیباییها و کمالات می باشد.

جرعه ای بر ریختی زان خفیه جام

بر زمین خاک من کأس الکرام

هست بر زلف و رخ از جرعه نشان
خاک را شاهان همی لیسند از آن
جرعه حسن است اندر خاک کش
که بصد دل روز و شب می بوسیش
جرعه خاک آمیز چون مجنون کند
مر تو را تا صاف او خود چون کند
هر کسی پیش کلوخی جامه چاک
کان کلوخ از حسن آمد جرعه ناک
جرعه بر ماه و خورشید و حمل
جرعه بر عرش و کرسی و زحل
جرعه بر زرّ و بر لعل و درر
جرعه بر خمر و بر نقل و ثمر
جرعه بر روی خوبان لطاف
تا چگونه باشد آن راووق صاف^{۴۳}

پایان سخن

نتیجه نهایی که از اقوال بزرگان از حکما و عرفا می توان گرفت اینستکه عشق با وجود، گره خورده است و همه موجودات عاشق وجود و کمالات هستند. منتها در هر مرتبه ای از وجود بشکلی تحقق می یابد. در مورد انسان چون از قوه عقل و اختیار بر خوردار است و حرکت او طبعی و غریزی نیست، مسئله عشق بشکل خاصی ظهور پیدا میکند که با عقل خود مصادیق مختلفی را بر میگزیند و به آنها دل می بندد. چنین تعقل و خیال و گزینش در سایر موجودات وجود ندارد و صرفاً به کشش طبعی غریزی خلاصه می شود. پایان نوشتار را به سخن صدر المتألّهین مزین می کنیم:

«واعلم أنّ الغرض الأتصی والحکمة الأسنی من وجود العشق فی نفوس الظرفا و محبتها لحسن الأبدان و زینة الأشکال إنما هولأن تتنبه من نوم الغفلة و رقدة الجهالة و تراض بهامدة و تخرج من القوة إلى الفعل و تترقی من الامور الجسمانية إلى الامور النفسانية و منها إلى محاسن الامور الدائمة الكلية و تتشوق إلى لقاء الله و لذات الاخرة».^{۴۴} □

۳۹ - ر.ک. رسائل ابن سینا، ص ۳۹۳.

۴۰ - ابن سینا، الهیات شفا، انتشارات ناصر خسرو طهران، ص ۳۷۰.

۴۱ - الشواهد الربوبیة، تصحیح استاد آشنیانی، ص ۱۴۴.

۴۲ - ابن عربی الحاتمی الطایبی، الفتوحات المکیة، المجلد الرابع، دار صادر بیروت، ص ۲۵۹.

۴۳ - مثنوی، دفتر پنجم ۳۷۲. ۴۴ - اسفار، ۷، ص ۱۸۶.